

www.bakhtiaries.com

فیرون کتاورز

من متهم می کنم

کمیته مرکزی حزب توده ایران را



مجموعہ

آثار تاریخی معاصر

۲

من متهم می کنم

کمیته مرکزی حزب توده را



- من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده را، مصاحبه
- نوشته: کشاورز، فریدون
- ناشر: انتشارات رواق - تهران، تلفن ۶۶۰۲۳۳
- طرح آرم: مهندس شعیبی - طرح جلد: رضا مافی
- چاپ: دوم

من متهم می‌کنم
کمیته مرکزی حزب توده را

چاپ دوم
زمستان ۱۳۵۷

دکتر فریدون کشاورز

می خوانید:

- | | |
|-----|--|
| ۵ | مقدمه شاهرخ وزیری |
| ۷ | مقدمه دکتر فریدون کشاورز |
| ۱۰ | مصاحبه دکتر کشاورز |
| ۱۵۸ | استعفای دکتر کشاورز از کمیته مرکزی حزب |

مقدمه

مطالبی که خواعید خواند گفت و شنودی است که آقای شاعرخ وزیری برای تکمیل رساله دکترای خود که در دانشگاه لوزان (سوئیس) قرار بود از آن دفاع کند، در آذرماه ۱۳۵۶ - دسامبر ۱۹۷۷ - با من داشت. عنوان رساله «از قنات تا لوله نفت - نفت و قدرت» است... قرار شد که آقای وزیری آنچه را از مصاحبه برای موضوع رساله خود لازم دانست - با موافقت من - انتخاب کند.

گذراندن این رساله ، بعقل مختلف و از جمله علل و رسوم مربوط به دانشگاه (آکادمیک) بتأخیر افتاد. به این ترتیب مصاحبه‌ای که در آذرماه ۱۳۵۶ - دسامبر ۱۹۷۷ - شده بود پس از بیش از یک سال، اکنون منتشر می‌گردد. لازم است یادآور شوم که مطالب این مصاحبه ناچار در چهارچوب سؤالاتی که از من شده تا اندازه‌ای محدود گشته و بنابراین:

۱- در این حد و در این مختصر به عمه سؤالاتی که در گفت و شنود ممکن است خواننده داشته باشد جواب داده نشده .

۲- مطالب تا اندازه‌ای در گفت و شنود با هم مخلوط شده است . در یکسالی که از این مصاحبه گذشت و چاپ آن به‌عللی که به‌میچوجه مربوط به شخص من نبود به تأخیر افتاد . مردم میهن ما مبارزه شدیدی را علیه رژیم شاه شروع کرده‌اند و هرروز بردامنه این مبارزه افزوده می‌شود.

فداکاری و ازجان گذشتگی مردم میهن ما برای الغای سلطنت

جابر و خونخوار کنونی و استقرار آزادی‌های دموکراتیک و اصلاحات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی متناسب با مختصات کشور و مردم ما، جهانیان را به اعجاب و تحسین واداشته است. در این وضع انقلابی کشور ما، که حکومت نمی‌تواند جز با کشتار روزانه و دسته جمعی حکومت کند و مردم دیگر این حکومت جابر و مستبد و فاسد را نمی‌خواهند، و تصمیم دارند به آن پایان بخشند، آن سازمان سیاسی دیسیپلینه و با تجربه و مورد اعتماد مردم و اکثریت زحمتکش ملت ایران که بتواند مردم را در این مبارزه رعب‌بری کند یا لاقط درمبارزه به‌طور مؤثر شریک باشد، در میهن ما وجود ندارد و این یکی دیگر از گناهای نابخشودنی کسانی است که بیش از بیست سال است در مهاجرت در «کشور-های سوسیالیستی» نشسته‌اند و از ایران دوراند و بر مرستی کادر مستأصل و ناراضی و مجبور بسکوت در مهاجرت «حکومت» می‌کنند. به این ترتیب در داخل ایران هیچ سازمانی یک برنامه روشن سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مشروع به مردم ایران نمی‌تواند ارائه کند.

بالاخره لازم می‌دانم یکبار دیگر بخواننده محترم تذکر بدهم که مسؤولیت اظهارنظرها و تحلیلی که در رساله دکترای آقای وزیری شده مطلقاً با خود او است و به من ربطی ندارد. من فقط مسؤول نظریات و گفته‌هایی هستم که در مصاحبه آمده است و بس...

تکثیر و انتشار این مصاحبه به زبان فارسی برای همه آزاد است.

ترجمه و چاپ و انتشار این مصاحبه به هیچ زبان دیگری در هیچ کشوری مگر به اجازه کتبی اینجانب مجاز نیست و متخلف بر طبق قوانین جاری تعقیب خواهد شد.

دکتر فریدون کشاورز

آذرماه ۱۳۵۷ - دسامبر ۱۹۷۸

مقدمه دوم

در چهارچوب این مطالعه من این امکان را نیافتم که به مسائل مربوط به رلی که اتحاد شوروی در ایران در تمام دوران ملی شدن صنایع نفت ایران بازی کرده بپردازم. و این نه از آن جهت بود که به نظر من این مسائل کم اهمیت بودند بلکه به این مناسبت که اطلاعات مورد اطمینان و شهادتهای قابل اعتماد درباره رل اتحاد شوروی در این باره بکلی نایاب بودند عین این وضع راجع به فعالیت حزب توده ایران تا هنگام غیرقانونی شدن و قدغن شدن فعالیت آن و بخصوص در مورد سیاستی که بعضی از رهبران حزب توده ایران اتخاذ کرده بودند که چنانچه دیده خواهد شد از خط مشی سیاسی که از طرف حزب اعلام شده بود انحراف جستند وجود داشت.

مصاحبه زیر به ما اجازه می‌دهد که تفصیل و بعضی از نکات تاریک مربوط به رل و فعالیت اتحاد شوروی و حزب توده در ایران را در این مرحله روشن کند و به نظر من این فایده را هم دارد که نشان می‌دهد رلی را که بعضی از روشنفکران در زندگی سیاسی کشورشان ایفا می‌کنند (و این بخصوص درباره کشورهای در حال رشد صدق می‌کند) و اینکه این روشنفکران هنگامی که صادق هستند چگونه مقهور وقایع می‌شوند و چگونه فعالیت آنها بامخالفت و دخالت کشورهای قدرتمند خارجی و عمالشان در امور سیاسی این کشورها روبه‌رو می‌شود.

دکتر کشاورز که قبول کرد که بامن این مصاحبه را به عمل آورد یک شخصیت سیاسی کاملاً شناخته شده ایران امروز و یکی از رهبران خیلی مورد نظر و معروف حزب توده است زیرا او عضو کمیته مرکزی و هیأت اجرائیه این حزب بوده .

دکتر کشاورز در سال ۱۹۰۷ متولد شده تحصیلات طب خود را در پاریس تمام کرده و پس از تخصص یافتن در بیماریهای کودکان به ایران رفت. در ایران به مناسبت شغل طبابت با بی عدالتیها و اختلافات اجتماعی، فاحش دایم روبه رو بود و این خود لزوم یک عمل سیاسی را در او بیدار کرد برای اینکه بتوان تغییرات عمیقی در وضع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور ایجاد نمود به این مناسبت است که او در عمان ابتدای تشکیل حزب توده ایران به حزب وارد شد. حزب توده ایران در این موقع تنها حزب متشکل بود که یک خط مشی سیاسی مترقی و لزوم تغییرات عمیق اجتماعی را به نفع مردم ایران اعلام کرده بود پس از انتخاب شدن به وکالت مجلس از طرف حزب و تصدی وزارت فرهنگ و تعلیمات عالییه بعد از تیر-اندازی به شاه که در ۴ فوریه ۱۹۴۹-۱۵ بهمن ۱۳۲۷ - واقع شد مجبور به اختفا گردید. دکتر کشاورز استاد امراض اطفال در دانشگاه های تهران، مسکو، بغداد و الجزیره بود او همیشه از نزدیک مطلع از جریان وقایع سیاسی ایران و جهان باقی ماند. مردان و محیط سیاسی ایران را خوب می شناسد و بعلاوه خود او به طور صریح و روشن از نظر فعالیت سیاسی متعهد است. به این مناسبت به نظر من دکتر کشاورز به طور بسیار دقیق یک مرد وارد به جریان زندگی سیاسی ایران است و به این مناسبت شاهد ذیقیمت مقداری از وقایع و حوادثی است که حتی امروز روشن و شناخته شده نیستند بخصوص که بسیاری از نکاتی که او قبول کرد راجع به آنها توضیحات بدعهد تاکنون نه برای مردم کنجکاو بلکه برای متخصصین این مسائل نیز ناشناخته می باشد.

لازم به تصریح نیست که دکتر کشاورز فقط جوایده اظهارات و موقعیتی است که از آن دفاع می‌کند.

شاعرخ وزیری

مصاحبه دکتر فریدون کشاورز

س- دکتر کشاورز، قبل از ورود به موضوع مصاحبه من از شما خواهش می‌کنم که خودتان را خود معرفی کنید و به‌طور کلی درباره تجربه سیاسی و گذشته خود صحبت کنید.

ج- شما باید بدانید که جز در فاصله قسمتی از سال ۱۹۵۹ و سال ۱۹۶۰ من از سی‌سال پیش تاکنون چیزی به‌چاپ نرساندم. در قسمتی از این دو سال من استاد امراض اطفال در بغداد بودم و در روزنامه‌های عراق مقالاتی نوشتم، گاهی با امضاء آشکار و گاهی بدون امضاء در تقریباً سی سالی که من در مهاجرت به‌سر می‌برم غیر از مقالاتی که ذکر کردم هیچ چیز به‌امضای من چاپ و منتشر نشده. بنابراین، این اولین باری است که عقاید و نظریات من چاپ و منتشر می‌شود با وجود این باید بگویم که عقاید و نظریات من در داخل حزب توده ایران و کمیته مرکزی آن از سال ۱۹۵۱ یعنی دو سال پس از مهاجرت من به اتحاد شوروی از طرف من ابراز و دفاع شده و بین افراد حزب توده ایران انتشار یافته و بوسیله نامه (در حدود ۵۹ نامه) به کمیته مرکزی تسلیم و در صورت جلسات آن ثبت شده در این نامه‌ها من بخصوص راجع به لزوم مراجعت فوری ما به ایران و تحقیقات عمیق و کامل راجع به فعالیت حزب در ایران بخصوص در دوران فعالیت مخفی حزب و تحقیق درباره فعالیت بعضی از اعضای کمیته مرکزی که مخفی از حزب انجام گرفته اصرار ورزیدم. در مهاجرت من با عده زیادی از جوانان ایرانی که در اروپا

زندگی و تحصیل می‌کنند و رفقای حزبی که عمه مایل بودند علت شکست‌های پی‌درپی حزب و جبهه ملی را که برای آنها غیرقابل توجیه بود بدانند ملاقات کردم. من برای آنها با نهایت صراحت صحبت کردم و صدها از این هموطنانم قسمتی از آنچه را که من برای شما شرح خواهم داد پس از استعفای من از کمیته مرکزی حزب از من شنیده‌اند و می‌دانند. معه‌ذا عمه این نکات گفته شده هیچ‌وقت تاکنون چاپ و منتشر نشده. تنها شرح میهمانی باقروف در باکو را که من برای یک محصل ایرانی که او هم در لوزان تحصیل می‌کرد گفته‌ام و او در رساله دکترای خود آورده ولی از منبع خبر یعنی از من اسمی نبرده. بنابراین من مجبور خواهم بود که به تفصیل صحبت کنم و مطالبی را که شاید از یک نظر سطحی با رساله دکترای شما ارتباطی نخواست داشت اظهار نمایم، مطالبی که به نظر من ذکر آنها لازم است و شما می‌توانید بعضی از آنها را در صورت موافقت من در رساله خود ذکر نکنید.

قبل از اینکه وارد اصل موضوع بشویم لازم است نکات چندی را تذکر بدهم:

۱- نظریات سیاسی مرا عمه عمیهمانم می‌شناسند و می‌دانند که از نظر اصول هرگز در تقریباً سی‌سالی که در مهاجرت عستم تغییری نکرده است من عضو حزب توده ایران بودم، حزب توده ایرانی که در سال ۱۹۴۱-۱۳۲۰- یعنی تقریباً چهل سال پیش تشکیل شد.

من یکی از اعضای عالیترین مقام‌های رهبری حزب بودم و بنابراین به این مناسبت مسئولیت تصمیمات این مقام‌ها را، حتی در مواردی که با آن تصمیمات مخالف بودم، تا فوریه سال ۱۹۴۹-۱۵ بهمن ۱۳۲۷- یعنی روزی که به‌شاه تیراندازی شد و حزب مجبور به فعالیت مخفی گردید به‌عهده دارم زیرا من به اتفاق رادمنش دبیرکل حزب به‌دستور هیأت اجرائیه حزب در ژوئیه ۱۹۴۹ ایران را ترک کردم.

۲- من به اصول سوسیالیسم علمی پس از مطالعه و تحصیل و تفکر بسیار اعتقاد عمیق دارم و یکی از صد نفر اعضای اولیه حزب می‌باشم و اگر کارت حزبی من به نمره ۱۵۰ است برای این است که کارتهای عضویت به مناسبت مخفی بودن حزب در ابتدای تشکیل آن چند ماه بعد چاپ و نوشته و تقسیم شد. کسانی که از رهبری حزب از آن زمان هنوز باقی مانده‌اند و مانند من از کنفرانس اول تهران و پس از آن از دوتنها کنگره حزبی در رهبری حزب انتخاب شده‌اند روی انگشتان یک دست شمرده می‌شوند.

اولین مجمع انتخابی حزب توده ایران کنفرانس اول تهران بود که در تهران در سال ۱۹۴۲ درست یک سال پس از تأسیس حزب در شرایط مخفی تشکیل شد. سلیمان میرزا لیدر حزب خانه مرا برای تشکیل این کنفرانس در نظر گرفته بود ولی خانه من زیاد شناخته شده بود و به پیشنهاد من کنفرانس در خانه کوچک برادرم جمشید کشاورز در خیابان تیر تشکیل شد.

او هم در این موقع دیگر عضو حزب بود کمتر از ۹۰ نفر در این کنفرانس شرکت کردند (عددی که من به خاطر دارم ۸۷ نفر است و نه عدد ناصحیح ۱۲۰ نفر که رهبری حزب نوشته).

در این کنفرانس من جزو ۱۵ نفری انتخاب شدم که کمیته ایالتی تهران نامیده شد و مأموریت یافت که حزب را تا تشکیل اولین کنگره حزبی اداره کند. این کنفرانس فقط یک روز طول کشید (روز جمعه). در دو کنگره حزب که تاکنون تشکیل شده من به عضویت کمیته مرکزی و هیأت اجرائیه حزب انتخاب شدم.

تیراندازی به شاه روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ واقع شد یعنی سه سال پس از شکست فرقه دموکرات آذربایجان و درست ۹ ماه پس از کنگره دوم حزب که تازه از یک انشعاب پرسروصدا بیرون می‌آمد یعنی در موقعی که حزب توده ایران به زحمت شروع کرده بود زخمهای خود را التیام بخشیده و تشکیلات خود را سروصورتی بدمد. حزب جوانی که فقط هفت سال عمر داشت در چنین موقعی از طرف دولت

غیرقانونی اعلام شد و مجبور گردید که در شرایط مخفی فعالیت کند. در حالی که کمترین تجربه‌ای برای فعالیت مخفی نداشت. تا امروز کنگره سوم حزب تشکیل نشده. در ماه مه ۱۹۵۸ در مهاجرت در مسکو، یعنی بیست سال پیش، روز بعد از اعدام رفیق ما خسرو روزبه (۱۱ مه ۱۹۵۸) من از کمیته مرکزی حزب توده ایران استعفا دادم و نوشتم که من از عضویت در این کمیته مرکزی ننگ دارم. یکی از علی که مرا به استعفا وادار کرد و در حقیقت قطره‌ای که کاسه صبرم را لبریز کرد تو عین‌ما و تهمت‌عائی بود که کامبخش و کیانوری در راهروهای پلنوم پنج حزب، هنگامیکه ما خبر توقیف رفیق روزبه را دریافت کردیم نسبت به روزبه ابراز می‌داشتند. کامبخش رفیق روزبه را متهم می‌کرد که می‌خواهد خود را قهرمان معرفی کند! (می‌گفت روزبه قهرمان منشی می‌کند) کیانوری اظهار می‌کرد که روزبه ضعیف است و از بسیاری از مسائل خبردارد و ممکن است اقرار کند. بعدها ما در مسکو اطلاع یافتیم که هنگام فرار دستجمعی ده نفر از افراد کمیته مرکزی حزب در سال ۱۹۵۰ از زندان قصر کیانوری با اصرار پیشنهاد کرده بود که رفیق روزبه به دلیلی که در بالا گفتم (ضعف) بجای رفیق افسرمان تفرشیان که قرار بود جزو فراریان باشد گذاشته شود و همین‌طور هم شد یعنی روزبه با ۹ نفر دیگر فرار داده شدند و تفرشیان با آنکه محکومیت طولانی‌تر داشت در زندان گذاشته شد. امروز این «رهبران» که با وجود پیشنهادهای عده‌ای از کادرها و من جرات نکردند و جرات نمی‌کنند که به ایران رفته و فعالیت کنند «رهبرانی» که رفیق روزبه در نامه معروف خود که در پلنوم چهارم وسیع کمیته مرکزی در مسکو در مقابل تقریباً ۸۰ نفر از کادرهای حزبی قرائت شد، آنها را به ترسو بودن و ترک سنگر مبارزه و آب خنک خوردن در خارجه متهم می‌کرد، این «رهبران» به مداحی رفیق روزبه پرداختند همان‌طور که برای دکتر ارانی مدت‌ها است مداحی می‌کنند تا به این ترتیب خود را جزو ادامه دهندگان اصیل و هم‌زمان این دو قهرمان حزب و مردم

کشور ما جا بزنند .

در نامه استعفای من از کمیته مرکزی من مطالب فوق را به اضافه سایر خیانت‌هایی که از طرف بعضی از رهبران نسبت به حزب و مردم ما شده شرح داده‌ام در این استعفای مشروح و چند صفحه‌ای (که من از شما خواهم می‌کنم چاپ کنید) در آخر استعفا گفته‌ام «همان‌طوری که من در پل‌نوم پنجم نیز گفته‌ام من عضویت خود را در این کمیته مرکزی دیگر به نفع حزب نمی‌دانم و با آنکه از پل‌نوم پنجم از فعالیت در کمیته مرکزی کناره‌گیری کرده‌ام ولی چون بعضی از رفقای کمیته مرکزی می‌گویند کناره‌گیری از فعالیت استعفا نیست به این وسیله از این کمیته مرکزی که به عقیده من باعث ننگ و بد - نامی نهضت آزادیبخش ایران است و در آن حتی کوششی هم برای تصفیه رهبری حزب نمی‌شود استعفا می‌دهم. من همانقدر که به عضویت حزب توده ایران که بهترین فرزندان ایران در راه آرمانهای آن شهید شده‌اند افتخار می‌کنم، همانقدر از عضویت در کمیته مرکزی فعلی که اکثریت آن به‌نظر من از کسائی تشکیل شده که یا نالایق‌اند و یا خطاهایی از آنان سرزده که با خیانت مویی فاصله ندارد ننگ دارم.»

پس از تسلیم این نامه استعفا از کمیته مرکزی یک کمیسیون مرکب از: رادمنش دبیرکل حزب و ایرج اسکندری دبیرکل فعلی حزب و کامبخش که در آن موقع یکی از سه دبیرحزب بود به منزل من در مسکو آمدند تا مرا «قانع» کنند که استعفای خود را برای جلوگیری از زیان رساندن به وحدت حزب پس بگیرم. در ضمن مذاکره کامبخش گفت که استعفای من نه تنها به حزب بلکه به اتحاد جماهیر شوروی نیز زیان می‌رساند (۱) در این موقع من به یاد آوردم که قبل از ورود من به مسکو برای برادرم جمشید کشاورز که قبل از من مجبور به

۱- این نوع تحریک‌ها «دشمنی با اتحاد شوروی» غالباً از طرف کامبخش و

کیانوری در مورد افراد مؤثر می‌افتاد .

مهاجرت به شوروی شده بود دوسیه‌ای درست کرده بودند به‌عنوان بدگونی از استالین و قرار بود که وسیلهٔ تبعید او را به سیبری فراموش کنند و فقط دخالت رضا روستا عضو کمیته مرکزی در آخرین دقایق از این کار جلوگیری کرد. این بود که من قبول کردم که استعفای خود را پس بگیرم ولی تذکر دادم که من اتهاماتی را که به کمیته مرکزی وارد کرده‌ام وارد می‌دانم و بلافاصله با جدیت مشغول تهیه خروج خود از اتحاد شوروی شدم. درموقع حرکت من از اتحاد شوروی کمیته مرکزی حزب مرا تهدید کرد که درصورت خروج از اتحاد شوروی مرا از کمیته مرکزی اخراج خواهند کرد و من جواب دادم که اگر مرا از حزب نیز اخراج کنید از شوروی خواهم رفت به این ترتیب من پس از استعفا و تهدید کامبخش و پس‌گرفتن استعفا از کمیته مرکزی «اخراج» شدم. بعلاوه کمیته مرکزی حزب توده ایران نامه‌ای به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نوشت و شکایت کرد که دکتر کشاورز می‌گوید که از عضویت در کمیته مرکزی حزب توده ایران فتنگ دارد. واضح است که این نامه نویسی مقدمه آن بود که، درصورت امکان، از رفتن من به خارج جلوگیری کنند و درصورت اصرار من، به سیبری تبعیدم کنند.

درغیراین‌صورت چرا کمیته مرکزی حزب توده ایران نامه‌ای دراین موضوع به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی می‌نویسد؟

بزرگ‌دیم به صحبت قبلی. شش ماه پس از تیراندازی به شاه رادمنش و من باهم به‌دستور هیأت اجرائیه به مسکو مهاجرت کردیم. در آن موقع و تاکنون من تنها عضو حزب توده ایران هستم که دوبار محکوم به اعدام می‌باشم یکبار به مناسبت عضویت در رهبری حزب و بار دیگر به مناسبت تیراندازی به شاه که پرونده آن هنوز مفتوح مانده و این تیراندازی را به من نسبت داده‌اند. در اینجا لازم است تذکر بدهم که نه تنها من کوچکترین اطلاع و ارتباطی با این تیراندازی نداشتم؛ بلکه کمیته مرکزی و هیأت اجرائیه حزب و حتی دبیرکل

آن نیز از این کار بکلی بی‌اطلاع بود.

چند سال پس از این واقعه تصادفی که شرح خواهم داد باعث شد که ما در مسکو اطلاع پیدا کنیم که کیانوری از چندماه قبل از تیراندازی به شاه با ناصر فخرآرایی که به شاه تیراندازی کرد در تماس بود دوبار محکومیت به اعدامی که به آن اشاره کردم نشان می‌دهد که فعالیت من در حزب به‌عنوان عضو رهبری آن و وکیل مجلس شورای ملی و وزیر فرهنگ و تعلیمات عالیّه مؤثر بوده و خشم و کینه هیأت حاکمه ایران را نسبت به من برانگیخته بود. این مسأله در بیوگرافی که کمیته مرکزی حزب در مجله مردم ارگان حزب از من داده است نیز چاپ شده است و آنرا در اختیار شما می‌گذارم. برشت حق داشت که می‌گفت «محکومیت به اعدام را به‌انسان عدیّه نمی‌کنند باید خود را لایق آن نشان داد» برای اینکه بدانید تا چه حد فعالیت من محافل حاکمه ایران را ناراحت کرده بود کافی است بدانید که روز بعد از اعلام احکام اعدام چندتن از رهبران حزب در تمام روزنامه‌ها نام من در ابتدای لیست به‌عنوان لیدر حزب توده ایران و حتی قبل از نام دبیرکل حزب گذاشته شده بود. درحالی‌که چنین سمتی در حزب پس از سلیمان میرزا وجود نداشت.

از زمانی که در مهاجرت هستم بارها من از طرف رفقای حزبی که با رهبری حزب مخالف بوده و هستند و از طرف هموطنانم که دارای تمایلات سیاسی مختلفند به مجالس و جلسات آنها برای مشورت و مذاکره و بحث دعوت شده‌ام آنها می‌خواستند علل شکست حزب توده ایران و نهضت ملی ایران را در سالهای ۵۰ بدانند. ولی باوجود این من به‌هیچوجه و هیچوقت و اینرا تکرار می‌کنم به‌هیچ‌وجه و هیچوقت عضو هیچ تشکیلاتی، عضو هیچ حزبی غیر از حزب توده ایران نشدم. فعالیت واقعی من در رهبری؛ و حزب توده ایران مانند فعالیت واقعی عده‌ای دیگر از اعضاء رهبری حزب و کادرهای حزب که از ایران مهاجرت کردند یعنی از سال ۱۹۴۹-۱۵ بهمن ۱۳۲۷- (تیراندازی به شاه) قطع شد. از این تاریخ آن اعضاء هیأت

اجرائیه که به مناسبت نداشتن حکم اعدام در ایران آزاد یا دز حبس بودند حزب را اداره می‌کردند یعنی: کیانوری، فروتن، قاسمی (که فراکسیون مخصوص و فعال خود را داشتند) از طرفی و از طرف دیگر جودت، بهرامی، علوی، یزدی و بقراطی که از نظر اطلاعات تنوریک ضعیف بودند و از نظر فعالیت بی‌حال و کم‌کار.

فقط تقریباً از سال ۱۹۵۶، پس از آنکه بعضی از اعضای هیأت اجرائیه دوباره (یعنی پس از فرار اولیه) توقیف شدند مانند بهرامی، یزدی و علوی و مهاجرت اعضای دیگر هیأت اجرائیه به مسکو مانند بقراطی، قاسمی، جودت، فروتن و کیانوری، هنگامی که حزب کاملاً سرکوب و متلاشی شده بود، هنگامی که اکثر اعضای کمیته مرکزی هیأت اجرائیه در مهاجرت یعنی در مسکو جمع شدند کمیته مرکزی دوباره رهبری حزب را در مهاجرت در دست گرفت؛ ولی در این موقع دیگر تشکیلاتی در ایران باقی نمانده بود فقط عده‌ای از افراد حزب به حزب وفادار مانده بودند؛ ولی نه دارای تشکیلات واقعی بودند و نه با رهبری در مهاجرت ارتباط داشتند.

هیچکس تکرار می‌کنم هیچکس از رهبری حزب غیر از من برای مراجعت و کار مخفی در ایران اصرار نمی‌کرد و من این اصرار را از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۵۹ یعنی موقع خروج خود از شوروی ادامه دادم. ولی پیشنهادات من بی‌اثر و بی‌جواب ماند و بعضی از اعضای کمیته مرکزی بخصوص کامبخش و کیانوری و جودت و فروتن انتشار دادند که «کشاورز می‌خواهد از شوروی خارج شده به ایران برود مطب خود را دوباره دائر کند» با رژیم شاه همکاری نموده و پول جمع کند. پس از قریب چهار سال عضویت در حزب و پس از آنکه سالها در داخل حزب تمام امکانات مبارزه را به‌کار بردم می‌بینم که امروز در رهبری حزب تمام قدرت عملاً در دست کیانوری دبیر حزب متمرکز شده، کیانوری که مردی حادثه‌جو (اوانتوریه) نظیر بریا است. وجود این رهبری فقط به مناسبت اینکه تمام اعضای آن از سال ۱۹۵۶ در مهاجرت و در خارج به‌سر می‌برند؛ و هیچ کاری در

ایران انجام نمی‌دهند بی‌فایده است. این رهبری برچند صد نفر مهاجر سیاسی که در کشورهای شرقی اروپا پخش‌اند «حکومت» می‌کنند؛ و این کار فقط به مناسبت کمکی است که کشورهای سوسیالیستی و احزاب «برادر» به این رهبری می‌کنند.

مشاعده اینکه یک مرد حادثه‌جو که خیانت او به حزب ومیهن ما ثابت شده پس از سی سال کوشش و فراقسیون بازی دبیر و دیکتاتور حزب شده (زیرا عملاً ایرج اسکندری دبیرکل حزب به مناسبت پیروی و علاقه‌ای که به مقام دبیرکلی و مزایایی که این مقام دارد ظاهراً دبیرکل است و پرده‌ای بیش برای پوشاندن دیکتاتوری کیانوری نیست) و پس از اینکه از تمام طرق مبارزه در داخل حزب برای تغییر خط مشی رهبری استفاده کرده، و نتیجه نگرفتم. این اولین دفعه‌ای است که موافقت می‌کنم نظریاتم درباره اعمال افراد این رهبری چاپ و منتشر شود. ساواک و دشمنان ما از تمام «اسرار» و جنایات وحشتناک بعضی از «رهبران» حزب باخبرند؛ زیرا عده‌ای از رهبران حزب و کادرها و اعضاء که قبل یا پس از شکنجه تسلیم شدند و عده دیگری که پس از سالها اقامت در شوروی و شرکت در پلنوم و کنفرانس‌های حزبی از شوروی و حزب رفته به ایران مراجعت کرده و تسلیم شدند گزارش کاملی از آنچه می‌دانستند. چنانچه مرسوم است به ساواک دادند. فقط آن عده از اعضاء حزب که در ایران مانده‌اند و سازمانهای میهن‌پرست ایران‌اند که ممکن است از این وقایع بی‌خبر باشند و به این سبب ممکن است یکباردیگر در دام خائنین بیافتند و یکبار دیگر حزب و مردم میهن ما دست و پا بسته به شکست و نابودی کشانده شوند به این جهت است که من سکوت را می‌شکنم شاعر می‌گوید:

دو چیز تیره عقل است دم فرو بستن

به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی.

۳- در ایران من تقریباً با تمام مردان سیاسی ایران که بین سالهای ۱۹۴۱-۱۹۴۹ رلی در ایران داشتند ملاقات و مذاکره و بحث

کرده‌ام، فقط چند تن از آنها را نام می‌برم:

سلیمان میرزا، رهبر پیرآزموده مبارزات ایران که از ابتدای تشکیل حزب توده ایران تا روز وفات در ۱۹۴۲ رهبر و دبیر حزب بود. آشنایی من با او قبل از جنگ دوم جهانی شروع شده بود و به او خیلی نزدیک بودم. من یک پسر و یک دختر را که او به فرزندی قبول کرده بود معالجه می‌کردم. او معرف من به حزب بود و مرا به حزب وارد کرد.

دکتر مصدق - در زمان وکالت من در مجلس ۱۴ به او خیلی نزدیک بودم. دکتر مصدق را نیز من چندبار قبل از جنگ دوم جهانی و تشکیل حزب توده ایران هنگامیکه نوه‌ای او را (در منزل آقای مهندس مصدق و دوست و همکارم دکتر غلامحسین مصدق) عیادت کردم ملاقات کرده بودم. در دوران وکالت مجلس ما بارها گاهی در منزل ایشان و گاهی در منزل من ملاقات و مذاکره می‌کردیم.

من چندبار نیز به اتفاق رادمنش و ایرج اسکندری و یکبار تنها (برای ساختن بیمارستانی که در بندر پهلوی با کوشش من ساخته شد) با شاه ایران ملاقات کردم.

با تمام نخست وزیران ایران ملاقات و مذاکره کردم و از آن جمله با رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش ایران که بعدها در زمان نخست وزیری به قتل رسید.

با پیشه‌وری رهبر فرقه دموکرات آذربایجان ایران، و ملامصطفی بارزانی سالها دوست و نزدیک بودم همچنین با برادران قاضی رهبران فرقه دموکرات کردستان.

به اتفاق رادمنش در ایران با آقای بنش رئیس جمهور چکسلواکی و آقای هریو رئیس جمهور فرانسه هنگام عبورشان از ایران در زمان جنگ دوم جهانی ملاقات کرده و درباره اوضاع ایران و وضع بین‌المللی مذاکره کردم.

از نظر خارجی، پس از سالها اقامت در شوروی به عنوان مهاجر سیاسی، در سال ۱۹۵۹ به دستور شخص ژنرال فقید عبدالکریم -

قاسم اولین رئیس جمهور عراق به‌عنوان استاد امراض اطفال به بغداد دعوت شدم. کمیته مرکزی حزب با خروج من از شوروی مخالفت کرد و در نامه‌ای از کمیته مرکزی حزب تقاضا کرد که ویزای خروج از شوروی به من داده نشود. به این مناسبت لازم آمد که من چند ساعت با مسؤولین کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی برای گرفتن ویزای خروج از شوروی مذاکره کنم و این مسؤولین بودند که به من گفتند که دچار اشکالند زیرا کمیته مرکزی حزب توده از آنان تقاضا کرده که از خروج شما از اتحاد شوروی جلوگیری شود. پس از خروج من از اتحاد شوروی کمیته مرکزی حزب نامه‌ای به تمام احزاب «برادر» فرستاد که مرا از کمیته مرکزی حزب اخراج کرده‌اند و بنابراین از تماس با من خودداری کنند. سواد این نامه را دبیرکل یکی از احزاب کمونیست اروپا که حکومت را در دست دارند به من داده است.

لازم است به شما بگویم که قطعاً کمیته مرکزی مرا حتی عضو ساده حزب عم نمی‌داند (بدون اینکه من از حزب اخراج شده باشم و این اخراج و علت آن درجائی چاپ و اعلام شده باشد) و اما من دیرتر زمانی است که این «رهبری» را به‌عنوان رهبری قانونی حزب قبول ندارم و بیست سال قبل نوشته‌ام که از عضویت در آن ننگ دارم و این را همه اعضاء حزب می‌دانند.

سالها پس از خروج از اتحاد شوروی برای تقریباً یک ماه به چین دعوت شدم. بیش از دوساعت با چوئن لای و چند ساعت با عده‌ای از اعضای بوروی سیاسی حزب کمونیست چین که در رأس آنها دین سیاووپین که آنوقت دبیرکل حزب کمونیست چین بود و اکنون معاون نخست وزیر چین است مذاکره کردم. این مذاکره در یک دعوت به شام انجام گرفت. بعداً به آلبانی دعوت شدم و در آنجا با رئیس جمهور انورخوجه دبیرکل حزب کمونیست آلبانی پس از صرف ناهار دونفری چند ساعت مذاکره کردیم (پرزیدان انور خوجه به‌زبان فرانسه صحبت می‌کند) در مدت اقامت در بغداد چندبار با

رئیس جمهور ژنرال قاسم ملاقات و مذاکره کردم. در یکی از این ملاقاتها ملامصطفی بارزانی نیز حضور داشت در مذاکراتم با تمام کسانی که ملاقات کرده‌ام با نهایت صراحت و صداقت از حزب ما و از مصالح و منافع مشروع مردم میهن ما دفاع کردم و راهنمای من همیشه اصول سوسیالیسم علمی بوده است (بسیاری از رفقای حزبی من و هموطنانم که با من ملاقات کرده‌اند می‌دانند که سالها است من استعمال عبارت «مارکسیسم لنینیسم» را ترک کرده‌ام زیرا مدتها است به این نتیجه رسیده‌ام که مارکسیسم لنینیسم بیان کامل سوسیالیسم علمی نیست. این موضع من نه از این نظر است که از احترام من که همیشه نسبت به مردان بزرگ داشته‌ام چیزی کاسته شده است. به هیچ وجه زیرا مارکس و لنین مردان بزرگ و دو نابغه تاریخ بشر بوده‌اند. پاستور و کخ هم مردان بزرگ و علمای عالیقدر بوده‌اند و به بشریت خدمتی عظیم کرده‌اند آنان بنیانگذاران میکرو - بیولوژی و طب جدید بوده‌اند؛ ولی هیچ وقت کسی به فکر این نیافتاد که میکروبیولوژی را پاستوریسم - کخیسم نام بگذارد).

عز علمی در نتیجه کوشش و فعالیت صدها و هزاران انسان به وجود آمده نشو و نما یافته و تکمیل شده و میان این علماء یک ، دو یا چند نفر برجسته‌تر و قویتر از دیگران و اگر بتوان گفت نابغه بوده‌اند. فکر کنید که روی هر یک از علوم موجود نام چند نفر از این علماء را بگذارند چه سردرگمی ایجاد خواهد شد. گذشته از این مارکس و انگلس و لنین خود با این عمل مخالف بودند.

در تمام مذاکراتم با سیاستمداران خارجی و رؤسای دولتها و از آن جمله در اتحاد شوروی مؤدبانه ولی با نهایت وضوح و به‌طور جدی گفتم که من مردی آرام به آن معنا که به دستور مقامات داخلی یا خارجی گردن بگذارم و مجری نظریات آنان باشم نیستم و به‌طور خلاصه نوکر نمی‌شوم؛ بلکه مغز من و تجربه من هادی من در زندگی و تصمیمات من هستند. من استقلال رأی خود را حفظ می‌کنم و از جمله به‌طور وضوح فهماندم که با وجود انتقادات جدی و اختلاف نظر

عمیق که با سیاست اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای بلوک شرقی اروپا و چین دارم - و خدا می‌داند که چه ایرادها و اختلاف نظرهای شدید و عمیق نسبت به آنان دارم - من کسی نیستم که به‌دستور این به آن یا به‌دستور آن به این فحاشی کنم تا عنوان دبیرکلی این یا آن حزب را پاداش بگیرم، یا از امتیاز مادی استفاده کنم و این‌را خود مخاطبین من وجداناً شامند.

من از قماش فحش بده‌ها و آدمکشان نیستم. من طیبیم و اخلاقاً اعلی بحث و مذاکره هستیم. من همیشه در حزب، اساسنامه حزب را مراعات کردم و در خارج از حزب در گفتار و کردار و فعالیت سیاسی خود قواعد انسانی را مراعات کرده‌ام.

اما بعد، در دنیایی که این هست که می‌بینیم که خلاصه سوسیالیسم که اعلام می‌کنند سوسیالیسم نیست و انترناسیو - نالیسم جز پره‌ای برای پوشاندن منافع تنگ نظرانه ملی و بهانه‌ای بیش برای تجویز سیاست مداخله‌کارانه نیست به این عقیده رسیدم که در شرایط فعلی، نهضت‌های آزادیبخش ملی کشورهای درحال رشد باید بانهایت جدیت استقلال‌فکری و قضاوت و عمل خود را جسورانه حفظ کند. کمک را می‌توان قبول کرد ولی بشرطی که به هیچ قید و شرط سیاسی و اقتصادی یا نظامی مشروط نباشد؛ و موجب دنباله روی نگردد و به استقلال واقعی این نهضت‌ها زیان نرساند. وضعی که ملامصطفی بارزانی با قبول «کمک» شاه ایران به آن گرفتار شد و عواقب وخیمی که برای او و برای نهضت کردستان به بار آورد باید درس عبرتی برای همه باشد.

برگردیم به موضوعی که مورد بحث ما بود. من در مسکو مدرسه عالی حزبی را خوانده و تمام کرده‌ام که دوره آن دو سال است؛ و پس از آن آکادمی علوم اجتماعی شوروی را که در شهر مسکو است و دوره آن سه سال است به پایان رساندم. این دو مدرسه عالیترین مؤسسات علمی حزب در اتحاد شوروی هستند. گذشته از این من با سمت استادی دانشگاه و طبیب متخصص امراض اطفال ابتدا در تاجیکستان شوروی

و پس از آن در مسکو کار کرده‌ام. پس از خروج از اتحاد شوروی، ابتدا در بغداد با سمت استادی امراض اطفال قبل از کودتایی که منجر به قتل رئیس جمهور فقید ژنرال عبدالکریم قاسم گردید کبار کردم و پس از رفتن از عراق پناهنده سیاسی در سوئیس شدم و به‌من کارت «خارجی بدون ورقه هویت» داده شد و اجازه گرفتم که با این کارت به الجزایر بروم. به این ترتیب از آخر سال ۱۹۶۲ - سال استقلال الجزیره - در این کشور در بیمارستان شهر و دانشکده طب به‌عنوان رئیس سرویس و پروفیسور ۱۵ سال خدمت کردم. پاسپورت پناهنده سیاسی در سوئیس به من فقط در سال ۱۹۷۳ داده شد. شما و همه کسانی که این سطور را می‌خوانید و درباره آن قضاوت خواهید کرد برای اینکه قضاوتتان منصفانه باشد نباید فراموش کنید که من در سن ۳۴ سالگی وارد حزب و فعالیت سیاسی شدم. درحالی که چند سال بود استاد دانشگاه تهران بودم. یعنی من نه تنها تا این سن هیچ فعالیت سیاسی نکرده بودم؛ بلکه باری از ترادیسینون، معتقدات، اطلاعات و معلومات ناصحیح و عادات رایج در اجتماع فئودالی - سرمایه‌داری آنروز ایران را بردوش داشتم.

از این رو طبیعی است که من هم مانند ۹۹ درصد اعضاء جوان و بی‌تجربه حزب ما به تدریج تربیت سیاسی یافتیم و ماه به ماه، سال به سال ورزیده‌تر و از نظر سیاسی باسوادتر شدم. من در حزب توده ایران تربیت سیاسی یافتیم. ولی حزبی که ما را تربیت کرد حزب چند نفر افراد رهبری نبود؛ بلکه حزب صدها و هزاران کارگر و روشنفکر بود که در آن همه باهم دوشادوش بر علیه رژیم ارتجاعی ایران مبارزه می‌کردیم. من در حزب توده ایران تاریخ واقعی نسل بشر و اجتماعی را که در آن زندگی می‌کردم، آموختم، تربیت یافته این حزبم و به آن افتخار می‌کنم. بنابراین تردید نیست که من اشتباهات پزیرگی هم کرده‌ام بخصوص که در عین فعالیت حزبی و سیاسی فعالیت طبی و دانشگاهی خود را (همان‌طور که در بیوگرافی من کمیته مرکزی در مجله حزبی نوشته است) که برای حزب مفید

بود ادامه می‌دادم. بدیهی است اگر آن روزها من سواد سیاسی و طرز تفکر و تجربه امروز را داشتم اشتباهاتی را که کرده‌ام نمی‌کردم. با همه این، فعالیت حزبی و سیاسی من به حزب ما ضرر نزد و هنگامی که تنها با خود، خود را مورد قضاوت قرار می‌دادم از فعالیت سیاسی گذشته خود شرمزده و خجل نیستم.

چند نمونه از اشتباهات گذشته من: در ابتدای فعالیت سیاسی من آمریکا را کشوری تصور می‌کردم که از منافع شورهای کوچک و از جمله ایران دفاع می‌کند. در آن زمان از آمریکا من لینکلن و شوشتر را می‌شناختم. شوشتر مشاور آمریکایی اقتصاد ایران بود و در اوایل قرن ما با فشار انگلیس و روسیه تزاری، دو دولتی که ما از پشت میز دبستان در رشت دشمنی آنها را با مردم و میهن ما آموخته بودیم از ایران اخراج شد. من نام باسگرویل را نیز شنیده بودم. این معلم آمریکائی در انقلاب مشروطیت ایران در کنار مجاهدین ایرانی علیه دربار مستبد قاجار جنگیده و کشته شد. در این زمان من رضاشاه را نیز مانند آنتاتورک یک فرماتور ایران می‌دانستم.

باید این را نیز یادآوری کنیم که بعضی از قضاوت‌های امروزی من نیز ممکن است برای بعضی‌ها قابل انتقاد باشد. کسانی که مرا می‌شناسند می‌دانند که من هیچوقت، تکرار می‌کنم، هیچوقت سعی نکرده‌ام که به دور خود عده‌ای را جمع کرده و دسته و یا فراکسیونی تشکیل بدهم با آنکه به جرات می‌توانم بگویم که من نه از نظر هوشیاری و شعور و سواد و نه از نظر معروفیت در ایران از آنهایی که چنین کاری کردند عقب نبودم. کسانی که مرا می‌شناسند، می‌دانند که اگر من در موقع بحث دلایل طرف و حتی دلایل مخالفین سیاسی خود را درست‌تر و صحیح‌تر از نظریات خود ببینم آنرا بیدرنگ قبول می‌کنم و کوشش در قبولاندن نظریات خود نمی‌کنم. بعد از ذکر این مطالب باید بگویم که قسمتی از گفته‌های من قضاوت نیست؛ بلکه شرح اعمال و وقایع است، بنابراین نمی‌توان در آنها بحث کرد. **وقایع و اعمالی را که من شرح می‌دهم حقیقت است، راست است.** خواننده حق دارد آن را قبول کند یا قبول